

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

مهران زنگنه
۲۳ جنوری ۲۰۱۹

گویا آقای بخشی گفته است: با مادرم خوابیده‌ام!

هشت روز «تکانم» دادند. می‌پرسی «تکان دادن» یعنی چه؟ یعنی شکنجه! از لحظه دستگیری «تکان دادن» شروع شد. هشت روز زیر بازجویی اولیه! «اولیه» را باید گفت، چرا که معمولاً در این دوره است که انسان سرنوشتش به یک معنا رقم می‌خورد. «اولیه»، چرا که در این دوره اگر انسان حرف نزند اطلاعاتش ممکن است بسوزند و برای همین انسان باید درست و حسابی «تکان» داده بشود، این تکان فرق می‌کند با تکان‌های بعدی برای مصاحبه و یا همکاری. هشت روز، صبح‌ها زیر زمین، تخت، و کابلی که زوزه می‌کشد و بر تن آوار می‌شود. قیونی و کتک! آنقدر کابل می‌زنند که پاهایت ورم می‌کنند و نمی‌توانی پا از پا برداری و بعد از آن هم می‌گویند در جا بزن و باید در جا بزنی. اگر زنی همان ایستاده کابل یا کتک می‌خوری، کیسه بوکس می‌شوی. باید در جا بزنی و با این که چشم‌بند داری «تماشا» بکنی. در مقابله بچه ۱۰-۱۲ ساله‌ای کابل می‌خورد. بیچاره، در بی‌پناهی مادرش را فریاد می‌کند. مادر، مادر بگو با کی قرار داری؟ کجا قرار داری؟ اسلحه را کجا گذاشتی؟ بگو، بگو ... و فریاد را می‌شنوی و می‌شنوی مادر ... مادر ... حتی دیگر صدائی که از بلندگو پخش می‌شود را نمی‌شنوی. فقط می‌شنوی ... مادر ... در جا می‌زنی. در جا می‌زنی و شهادی که به زنی گفته می‌شود، اگر حرف زنی ناخن‌هایت را می‌کشیم ...

شب‌ها نیمه آویزان به سر در یک در با یک طناب زنجیرت می‌کنند که نتوانی بخوابی. ایستاده! نه! فقط نوک پنجه پایت بر زمین. زیاده خواه نیستی، آزادی نمی‌خواهی! فقط آرزو می‌کنی، ایکاش کف پاهایت را می‌توانستی روی زمین بگذاری. پس از مدتی هر جا که ترا لحظه‌ای به خودت واگذار بکنند، خودبه خود درازکش می‌شوی تا لگدی به یادت بیندازد کجا هستی، یا این که کسی بخواهد ثواب بکند. هر کس که عبور می‌کند، عشقش که کشید، ترا به فضائی تهی (بگوئیم نور گیر) می‌برد و کتکت می‌زند. حتی از تو سوالی هم نمی‌کند که بگوئی بازجویی می‌کند و چون جواب «غلط» دادی، پس ترا می‌زنند. بی جهت می‌زنند؟ باز بازجو می‌زند چون جواب‌هایی که می‌خواسته است نشنیده است. اما، این دیگر چرا؟ می‌بینید انسان به کجا می‌رسد؟ کتک‌های بازجو را عقلانی می‌بیند. مگر نیست؟ اگر عقل، ابزاری یا اسلامی باشد. عقل اسلامی؟ نمی‌دانستم در اسلام کتک زدن ثواب دارد. بعداً به من گفته شد که ثواب دارد. بعداً فهمیدم که آنان نیز خل نبودند، سادیسیم نداشتند، بیچاره‌ها فقط می‌خواستند ثواب ببرند.

از این دوره اولیه که گذشتی علی رغم این که به سلول یا به بندی فرستاده می‌شوی که شرایطش برای کسانی که چنین وضعی را ندیده‌اند و یا تجربه نکرده اند، غیر قابل تصور است و باور نکردنی، ولی انگار به بهشت رفته‌ای. تا مرز

فراموشی معیارهای انسانی می‌روی و می‌گوئی اگر از حوری و غلمان، شیر و عسل خبری نیست اما از بازجو و بازجویی هم همینطور. در یک اتاق با ۷۳ نفر دیگر به سر می‌بری، و چار شاخ می‌شوی وقتی به تو می‌گویند، شکر خدا را بکن زمانی در این اتاق ۱۰۴ نفر مهمان بوده‌اند، با این همه بهشت است اینجا، علی رغم این که شب‌ها جا برای این که بر پشت بخوابی نیست، مجبور هستی، فقط «کتابی» بخوابی یا نخوابی، گرسنگی بکشی و چشمت به در باشد که کی دوباره صدایت می‌کنند و دوباره به ۲۰۹ برای بازجویی بروی و سر از زیرزمین در بیاوری، دوباره کابل و ورم کردن پا و در جا بزنی.

بهشت است با اینکه می‌بینی دل همه می‌ریزد وقتی در باز می‌شود، چرا که همه می‌دانند و تو نیز می‌دانی هر کس که از در بیرون رفت ممکن فردا از پس بند سر در بیاورد و تو هم ممکن است بروی و برنگردی. مهم نیست ساعتی طول نمی‌کشد تا دل ریخته دو باره جمع بشود و خون به چهره برسد. در بهشت هستی علی رغم این که صدای گلوله‌ها را می‌شنوی و تیر خلاص‌ها را می‌توانی بشماری که پس بند شلیک می‌شوند و در چشم‌های هم اتاقی‌هایت انعکاس صداشان را مشاهده می‌کنی. باز گفته می‌شود: شکر خدا را بکن، مثل پارسال، سال ۶۰، هر روز تیرباران نمی‌شود. بهشت است علی رغم این که مجبور هستی «دائم» به صدای انکر الاصوات «انجز انجز...» گوش بدهی، سرودهایی بشنوی که از بلندگو پخش می‌شوند و یا چشمت به تلویزیون مدار بسته باشد که یکی مثل خودت در آن دیده می‌شود و از «جنایاتش» بگویند. همانطور که «بخشی» امروز ممکن است ببیاید و از «جنایاتش» یا از عطوفت اسلامی در دوران دستگیری‌اش بگویند، گویا تو خری و نمی‌پرسی اصلاً چرا بخشی دستگیر شده است؟

از این چیزها بسیار دیده‌ام. در تلویزیون مدار بسته اوین هر روز ساعت‌ها از این فلم‌ها دیده شده‌اند. با این که ویدئویی از بخشی ندیده‌ام، می‌دانم حتی ممکن است آقای بخشی ببیاید بگویند هر شب با مادرش می‌خوابیده است! می‌دانم جرم او چیست! جرم او نیز، همچون جرم من این است: در سرزمینی به دنیا آمده است که در آن کتک زدن ثواب دارد. شاید وضع او از من به هنگامی در خدمت آقایان بودم خرابتر هم باشد. چون امروز، گفته می‌شود، در این دوره دیگر در ایران فقط عقل اسلامی حاکم نیست و کتک زدن فقط ثواب ندارد. دیگر فقط برای ثواب «آدم»‌ها شکنجه‌گر نمی‌شوند. مدرن هم شده‌اند. علاوه بر ثواب مثل شکنجه‌گران زمانی که مدرنیت بر ایران حاکم و ایران نوین شده بود، زمان رژیم کودتای پهلوی، ثابتی و را می‌گویم، حالا شکنجه‌گران پول درست و حسابی هم می‌گیرند. گویا باز باید «خدا» را «شکر» کنم که زمانی «میهمان این آقایان» بودم که آنها فقط یک انگیزه برای کتک زدن داشتند: ثواب. چقدر این خدا با من مهربان بوده است! بیچاره «بخشی» و زندانیان سیاسی امروز که شکنجه‌گران برای کتک زدن‌شان دو انگیزه دارند، علاوه بر دریافت کلید بهشت برای حفظ نظامی نیز شکنجه می‌کنند که در آن پول درست و حسابی درمی‌آورند!

آنجا در آن روزها اما یک چیز یاد گرفتم: فرد یا جامعه‌ای که همواره باید بین بد و بدتر (بند یا ۲۰۹، روحانی یا رئیسی) یا به طور کلی بین دو سرکوبگر، بین دو شکل سرکوب انتخاب کند و مسأله‌اش کمیت شکنجه، سرکوب و زور است، فرد یا جامعه‌ای «زیر» شکنجه است و اگر این فرد یا جامعه، «خودش» بین بد و بدتر (بین دو جلد) انتخاب می‌کند، به این اعتبار که در دوره یکی کمتر شکنجه شده است، باید گفت، نه فقط فرد و جامعه‌ای «شکنجه» شده، بلکه بر او یا آن فرهنگ شکنجه نیز غالب شده است، ضرب‌المثل و چکیده فرهنگ سیاسی حاکم بر این فرد و جامعه عبارت

است از: «حالا که زوره، یا حسین»^۱. مگر در ویدئوها و مصاحبه‌های اوین یا در مصاحبه بخشی، اگر بیاید بگوید یا گفته باشد شکنجه نشده است، جز تکرار این ضرب‌المثل حرف دیگری زده شده است و می‌شود؟

^۱ چنان روایت کرده‌اند که گروهی از ساکنان اصفهان مردی کلیمی را در روز عاشورا با مشتی و لگدی می‌زدند تا در شمار عزاداران حضرت حسین درآید و «یا حسین» بگوید و کلیمی که تحمل کتک برایش دشوار بود، به ناگزیر گفت: «حالا که زور است یا حسین» درباره‌ی این مثل روایتی دیگر نیز وجود دارد.